



دیدگاهها

ممکن است بزودی جهانیان شاهد پیدایش محور جدید مسکو - برلین شوند

تغییرات اساسی در اوضاع ژئوپلتیکی و مآلاً، ژئواکونومیک قاره اروپا و آسیا و کل جهان که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی صورت گرفت، موجب نه تنها تحکیم موقعیت ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده بلکه پیدایش مراکز قدرت جدید (و احیای مراکز قدرت قدیمی) در بسیاری از مناطق کلیدی جهان شد که می توان آنها را ابرقدرتهای منطقه‌ای نامید. روسیه در جستجوی هم‌پیمانان و شرکا می تواند بین چند کشور انتخاب کند، بویژه در حال حاضر که زمان گرایش خالص آمریکایی سیاست خارجی روسیه سپری شده است. در اروپا بدون شک آلمان متحد چنین ابرقدرتی می باشد. پیرامون هسته آلمانی (جمهوری فدرال آلمان - سوئیس - اتریش) اتحادیه واقعی اروپایی ایجاد می شود که همراه با فرانسه می تواند ساختار جدید قاره اروپا را به وجود آورد. در خاورمیانه چنین کشوری ایران است که از دریای خزر تا اقیانوس هند قرار گرفته و به طور کاملاً مستقل تصمیمات مهم خود را می گیرد. در خاور دور باید به چین اشاره کرد و نیز از ژاپن نام برد که بخاطر کمبود منابع سرزمینی و معدنی به عنوان محرک اصلی مالی - اقتصادی همگرایی جامعه آسیایی کشورهای عضو آسه آن فعالیت می کند. در جنوب شرق آسیا باید به هند، اندونزی و مالزی به عنوان هسته آسه آن اشاره نمود. تصادفی نیست که اکنون تنها لابی آشکار ناتوگرا و غربگرای مسکو حرفهای سابق را می زند. ولی حتی سیاستدانان عاقل و ترقی خواه به بررسی امکان تشکیل پیمانهای مختلف اقتصادی، سیاسی و نظامی جدید پرداختند که فدراسیون روسیه می تواند در آنها شرکت کند. پیمانها و بلوکهای مختلف در شرق، غرب و جنوب پیشنهاد می شوند.

سنتی ترین راه مبارزه با سلطه جویی جهانی که جوابگوی سنت تاریخی روسیه است، ایجاد محور مسکو - برلین است که اجرای این طرح در جریان ملاقات کهل و گورباچف در



«آرخیز» شروع شده بود. مناسبات نزدیک هلموت کهل با صاحبان کرملین اصولاً مناسبات شخصی نیست؛ زیرا که به شخصیت‌های مشخص کرملین بستگی ندارد. می‌توان حدس زد که اگر گنادی زوگانوف مقام رئیس‌جمهور روسیه را به دست آورده بود، «دوست هلموت» ناراحت نمی‌شد. زوگانوف هم حتماً دیدار اول خود را در مقام جدید، از بن یا برلین به عمل می‌آورد. حتی وسوسه سنتی سرزمینی - اقتصادی قدیمی آلمان یعنی اوکراین، اهمیت سابق خود را از دست داده و اصولاً به عنوان راه جایگزین «توافق قلبی»^۱ دو مرکز قدرت قاره اروپا در نظر گرفته نمی‌شود.

آلمان خوب می‌داند که هدف تشکیل ناتو نه تنها بازدارندگی از فعالیت سیاسی مسکوی استالینی بلکه نگهداشتن آلمان مایعد هیتلر در مدار نفوذ لندن و نیویورک بود. لذا آلمانی‌ها دلیلی ندارند که شریک نیازها و مواظبت‌های طراحان پیمان آتلانتیک شمالی شوند یا با آرزوی کشورهای اردوگاه سوسیالیستی سابق به قرار گرفتن تحت چتر هسته‌ای آمریکا همدردی نمایند. برلین در توسعه ناتو به شرق فقط یک منفعت دارد و آن اروپایی کردن بلوک و راندن تدریجی جهان‌خواران آمریکایی از سیاست اروپایی است. در این زمینه منافع آلمانی با منافع انزواطلبان آمریکایی که می‌خواهند به نحوه تقسیم عرصه‌های نفوذ جهان مطابق با دکترین مونرو باز گردند و در مناقشات خارجی دخالت نکنند مقابله می‌کند.

توسعه احتمالی پیمان ناتو که برای آلمان امکانات تاکتیکی جدید معینی فراهم می‌کند، برای این کشور ضرورت استراتژیک فوق‌العاده‌ای ندارد. مناسبات خوب با روسیه (نه تنها به عنوان مخزن منابع طبیعی بلکه تثبیت‌کننده احتمالی اوضاع بالکان و شرق اروپا) به سود تحکیم مواضع نظامی - سیاسی برلین در اروپا می‌ارزد و اما برای واشنگتن، توسعه ناتو می‌تواند یک نوع تله شود که راه ورودی آن هست ولی امکان خروج بی‌درد از آن نیست.

مسئله این است که همه مدعیان کنونی عضویت در این بلوک، حاشیه تاریخی و سرزمینی - اقتصادی جهان آلمانی هستند (البته، این دیدگاه غرب است؛ از نظر روسیه همه این کشورها حواشی تاریخی دنیای روسی هستند). «اروپای میانی» که اصولاً می‌تواند فقط بین امپراتوری‌های غرب و شرق، بین رم (برلین) و مسکو وجود داشته باشد، در صورت عضویت در ناتو به سرعت آلمانی خواهد شد. آن هم نه تنها به لحاظ اقتصادی که این امر در هر حال اجتناب‌ناپذیر است؛ بلکه به صورت نظامی - سیاسی. «اروپایان جدید قدیمی» که می‌خواهند

زیر چتر مصنوعی آمریکایی قرار بگیرند، در حقیقت امر در سایه شاخه‌های بلوط کهنه آلمانی واقع خواهند شد. آخر تنها ارتش بسیج شده و نیرومند اروپایی ناتو که مجاری‌ها، لهستانی‌ها و چک‌ها با آن در تماس خواهند بود، ارتش آلمان است. آنها نمی‌توانند از سد آلمان بگذرند و خود را به آغوش ارتش فرانسوی که عضو ساختارهای نظامی ناتو هم نیست، بیندازند.

آلمان که برای ایجاد سیستم جدید تعادل نیروها در اروپا کوشش می‌کند، به‌طور غیرقابل احتراز برای تحکیم روابط ویژه نه تنها با فرانسه بلکه با روسیه نیز تلاش خواهد کرد. توسعه ناتو فقط می‌تواند روابط آلمانی - روسی (بویژه در عرصه اقتصادی) را تحکیم کند که بدین وسیله خسارات احتمالی اخلاقی و سیاسی مسکو از لجبازی واشنگتن جبران خواهند شد. به احتمال قوی، چیزی نخواهد توانست مانع از این روابط اقتصادی شود. در خصوص سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت در صنایع روسی (حتی فقط صنایع استخراجی)، نیویورک نمی‌تواند با فرانکفورت رقابت کند. حداقل بخاطر ساختار دیگر سرمایه آمریکایی که دریافت درآمد سریع برای انبوه سهامداران کوچک را ایجاب می‌کند. اما سرمایه خصوصی صنعتی آلمانی که فعلاً بخاطر هزینه‌های وحدت آلمان آزاد نیست تا حدودی در روسیه حضور دارد. ولی جهان‌طلبان آمریکایی بیش از پیش در هزینه‌های بی‌معنی ماجراهای سازمان ملل متحد، از جمله عملیات بسیار پرهزینه نظامی - سیاسی در نقاط مختلف جهان، گیر می‌کنند و به بازارهای روسی کاری ندارند. به علاوه، چین در نزدیکی مستقیم سواحل آمریکا در اقیانوسیه زورآزمایی می‌کند و هر موقعی می‌تواند «تخیر» بگوید (چینی که می‌تواند «تخیر» بگوید، عنوان مجموعه مقالات دربارهٔ مقابله با فشار تمدنی آمریکایی است که در سال ۱۹۹۶ در جمهوری خلق چین از زیر چاپ درآمد).

البته، با وجود مناسبات خوب و دوستانه «گازپروم» و ویکتور چرنومردین با کمپانی «رورگاز» و نهادهای مالی - اقتصادی آلمان، روسیه و آلمان در مناسبات خود بهانه‌های تاریخی برای بحث با همدیگر دارند. ولی اکنون می‌توان امیدوار بود که روسها و آلمانی‌ها عقل سلیم کافی داشته باشند که در گذشته خود کاوش نکنند. در نهایت امر، توافقهای دوستانه (نظیر راه دادن آلمانی‌ها به کالینینگراد در عوض حمایت برلین از مسکو در زمینه کمک به جمعیت روسی‌زبان به اصطلاح دولتهای بالتیک که در واقع استانهای آلمانی‌نشین «اوستزیه» سابق امپراتوری روسیه هستند)، می‌توانند برای طرفین مفید باشند. اگر مسکو اخراج آلمانی‌ها از میمل (کلایپدا)، پروس شرقی و پومرانی (ساحل بالتیک کنونی لهستان) را اشتباه

تاریخی (ولی نه تقصیر!) خود اعلام کند، روسیه هیچ آسیبی نخواهد دید. اما این کار بلافاصله آب پاکی روی دست سیاستمداران افراطی دولتهای اروپایی «جدید» خواهد ریخت که در زمان خود از دست «اشغالگران شوروی» اراضی عظیمی را دریافت کردند و کماکان نتوانسته‌اند از این میراث «گذشته شوم» دست بکشند.

ورود سرمایه آلمانی به صنایع، علم و پژوهشهای مشترک و نیز رخنه مشترک به بازارهای کشورهای آسیایی برای روسیه در آینده سود به مراتب بیشتری خواهد داشت تا موافقت واشنگتن با عدم توسعه ناتو به عنوان بهای قطع مناسبات روسیه با ایران. اتحاد با بیلوروسی، ائتلاف اقتصادی با غرب نزدیک (آلمان) و تجدید گرایش سیاست خارجی به قدرتهای منطقه‌ای خاورمیانه و دور برای روسیه از پیروزی‌های مختلف تاکتیکی، نظیر دریافت بخش نوبتی وام صندوق بین‌المللی پول، اهمیت به مراتب بیشتری دارد و اما آلمانی‌ها بخوبی می‌فهمند که استفاده از شیوه‌های اقتصادی و مالی برای احیای وضع حقوقی ژئوپلیتیکی طبیعی آلمان بعد از جنگ مؤثرتر است تا کاربرد شیوه‌های نظامی و سیاسی. به همین دلیل روسیه در آینده نزدیک شاهد نه تنها سرمایه‌گذاری‌های گسترده آلمانی‌ها در این کشور بلکه تکمیل منابع مالی - تکنولوژیک آلمان به وسیله منابع طبیعی و انسانی روسیه خواهد بود. آنگاه محور واقعی برلین - مسکو ایجاد خواهد شد.

الکساندر فومنکو، نژاویسیمایا گازتا، ۸ آوریل ۱۹۹۷

روسیه به چین نیاز بیشتری دارد

تا چین به روسیه

بتازگی در پکن نمایشگاه بزرگ صنعتی بین‌المللی به پایان رسید. کمپانی‌های روسی که در آن شرکت نمودند، برای قراردادهای سودمند در بازار آینده‌دار چین رقابت می‌کردند. جیانگ زمین، رئیس‌جمهور چین، از مسکو دیداری به عمل آورد که هدف آن، بررسی همکاری‌های صنعتی بین دو کشور بود. به علت مشکلات سخت با ایالات متحده درباره توسعه ناتو به شرق، مسکو برای مناسبات با چین اهمیت خاصی قائل است. به گفته بوریس یتسین، روسیه «نمی‌خواهد که آمریکا به همه امر کند. روسیه یک قطب است، ایالات متحده قطب است، چین و هند دو قطب هستند. قطبهای دیگر هم می‌توانند باشند». این نظریه جهان چندقطبی برخلاف سلطه آمریکایی بر جهان، هنوز با استقبال خاص چین روبه‌رو نشده است.